اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 مرحوم علامه طباطبایی رحمه‌اللَه‌علیه ایشان می‌فرمودند: غرب برای ما مضراتی داشت و مهم فرهنگ بی‌بند و باری بود كه قبلا در ایران نبود، قبلا مخفیانه بود ولی به این كیفیت بی بند و باری آشكار نبود، و ملزوم بی‌بندوباری ـ لازمه‌اش را كه خوب آدم می‌بیند آثار و تبعاتش را ـ ملزومش سست شدن اعتقاد مردم نسبت به مبانی وحی بوده از این نقطه نظر، آن وقت آثار و لوازمش برای بی بندوباری و امثال ذلك بوده كه مردم نسبت به دین و اینها بی بندوبار بشوند، بی‌توجه بشوند، سبك بگیرند، آن التزام را نداشته باشند، آن پایداری را نداشته باشند، اینها از مسائلی است كه این قضیه در پی داشته.

 ولی یك نكته حُسنی كه در این مسئله بوده اینكه دیگر تحجرها و تعصبها و یكسویه نگریستن به عرفا و به صوفیه و اینها آن دیگر جایگاه خودش را از دست داد و آن فشارهایی كه وارد می‌شد و می‌آوردند بر آنها و همه مردم به دنبال متابعت كوركورانه از متنفذین بود كه اینها می‌آمدند و متعرض می‌شدند، می‌كشتند، از همین افراد در این طرف و آن طرف بسیاری از افراد را می‌كشتند.

 یكی از افرادی را كه كشتند همین معصوم علی شاه و محمد رضا دَكنی و شاگردانش را، به اصطلاح درویش كشی و فلان اینها یك مساله آشكاری بود دیگر و نورعلی شاه آن هم همین طور به قتل رسید مثل اینكه به او سم دادند و این مسئله خوب بوده، و تمام اینها به خاطر عدم یك روش صحیح پذیرش بوده كه مسائل و مطالبی كه مطرح می‌شود بایستی فیلتر شده باشد و هر چیزی نبایستی كه بگذرد، این دأب و دیدنی بوده كه از سابق در این مسئله مطرح بوده.

 وقتی كه غرب آمد و فرهنگ غرب آمد با همه مضراتش ایشان می‌فرمودند: این حُسن را داشت كه این سد را شكست و دیگر این طور نیست كه خلاصه همه نسبت به این قضیه بخواهند عكس العمل نشان بدهند بلكه این را هم جریانی در سایر جریانات قرار می‌دهند، حالا آن شخصی كه آمده و به این راه دارد می‌رود بالاخره لابد یك چیزی فهمیده دارد این مسیر را انتخاب می‌كند مگر قرار بر این است كه همه یكرنگ باشند، یك فكر باشند، یك شكل باشند خوب در بعضی مطالب اختلاف دارد، مگر ما فقها اختلاف نداریم، مگر در فقه اختلاف نداریم، اختلاف ١٨٠ درجه مگر نداریم، كسی نمی‌آید دیگری را متهم كند بر اینكه از مسیر خارج شده، بلكه خیلی با مسالمت از كنار قضیه رد می‌شویم، با وجود اختلاف ١٨٠ درجه مطلب را می‌پذیریم.

 چون اختلاف در حدّی كه به خود اصل و كیان ما بر بخورد نیست، هر دو طیف در یك جریان و در اصل بقاء اشتراك دارند، حالا در فروع به اختلافاتی می‌رسند، آن خیلی مطرح نیست.

 در مسائلی كه خوب بعداً پیش آمد ما مشاهده كردیم كه در قضایایی كه راجع به آن مطلبی كه شما می‌فرمایید چرا بنده، به خاطر این بوده كه این مسائلی كه پیش آمد و این جریانات پرده را كنار زد و مردم متوجه شدند كه برای برآورده شدن توقعاتشان نباید به این طیف اتكاء داشته باشند، این باور دیگر در مردم جای گرفت قسم و آیه هم كه دیگر فایده ای ندارد، قسم بخور، آیه بخور واللَه و باللَه نمی‌دانم این طور نه، مسائلی بوده گذشته و شده و اتفاق افتاده و همه هم درست بوده و همه هم ساكت بودند، البته خود افراد و مسئولین هم اعتراف كردند كه این فجایع بوده و باید پیگیری بشود، خود آنها هم به این قضیه اعتراف كردند و همه هم شنیدند.

 آن چه كه در اینجا مطرح است سكوت حوزه عملیه بوده در قبال مطالبی كه مردم با چشم خودشان دیدند و افرادی كه شاخص بودند، اگر بنده سابق یك مطلب می‌گفتم كه چرا باید خیلی بی محابا در حوزه علمیه به بزرگان اهانت بشود، صدای همه در می‌آمد و فردای آن روز در سر جلسه جلوی دویست نفر بدون این كه اسم بنده را ببرند، آقایان مسئله را مطرح می‌كردند، ما خودمان دیدیم، بنده هم از مطالب اطلاع دارم، چرا باید قضیه این طور باشد؟ چرا باید وقتی یك كتابی راجع به طهارت انسان نوشته می‌شود مسئله فقهی، خوب بلند شو جناب آقای كذا بیا مناظره كنیم، بنده آماده برای مناظره هستم راجع به مطالبی كه می‌نویسم، مناظره علمی می‌كنیم، همه بفهمند، من یا اشتباه میكنم یا درست می‌گویم، چرا نبایستی كه حوزه در طرح مطالب این قدر باز باشد و راحت باشد خوب این مسئله را برای كی گذاشته؟

 ما كه مدعی شاگردی مكتب امام صادق هستیم، ما كه مدعی هستیم كه در مدرسه امام صادق ابن ابة العوجاء كذا و كذا هم می‌آمد و عمران سامی‌آن هم افراد را برای بحث و صحبت می‌فرستادند، مكتب امام صادق كه یك مكتب ترس نبود، مكتب امام رضا در آن ترس نبود بایستی كه این مطالب مطرح بشود، این لحنی كه متأسفانه لحن اتهام و لحن غیر مناسب مجامع علمی‌كه ما مشاهده می‌كنیم كه وِرد و لسان بسیاری از افراد هست اینها انحراف است و اینها شِعار است و اینها خطر است و اینها مسئله دارند و اینها چه دارند و فقط همین كم مانده بود این بیچاره و بدبختها را منتسب به اسرائیل كنند همین، بگویند: عرفا از اسرائیل حقوق می‌گیرند، همین مانده بود خوب مرحوم آقای خمینی می‌گفتند: وقتی پسر ما استكان چای می خورد می‌گفتند برو این را آب بكش، یعنی شما ببینید كار حوزه به جایی رسیده كه بایستی اینگونه مسائل مطرح بشود، این ناله‌ها و گلایه هایی كه ایشان در صحبتهایشان داشتند، خود بنده شنیدم، من شنیدم در همان زمان به خاطر اینكه یك نفر فلسفه درس می‌دهد باید منكوب بشود، باید سركوب بشود چقدر این بزرگان در این جا تلاش كردند امثال مرحوم علامه طباطبایی، خود مرحوم آقای خمینی با این مطالبی كه به ایشان زده می‌شد ایشان دست بر نداشتند و همین طور ادامه دادند و فلسفه می‌گفتند و یكی از درسهای ایشان فلسفه بوده، قبل از علامه طباطبایی ایشان فلسفه می‌گفتند، شفا می‌گفتند، منظومه می‌گفتند.

 آقای مطهری به خود ما می‌گفت یك شب كه در منزلشان بودیم با مرحوم والد به ایشان می‌گفتند كه ما قبل از مرحوم علامه طباطبایی ما پیش ایشان فلسفه می‌خواندیم و خیلی هم مبتهج بود، از كیفیت بیان مرحوم آقای خمینی در بیان مطالب خوش بیان بود، البته قلم ایشان بهتر از بیان ایشان بود.

 خوب باید افرادی بیایند و اینها معركه را به دست بگیرند، چرا باید حوزه علمیه اجازه بدهد كه افرادی بیایند و جریان را به دست بگیرند، یك عده هوچی بر اساس تخیلات خودشان و بر اساس توهمات خودشان بیایند مسائل و جریان را به دست بگیرند چرا این قضیه در دانشگاههای ما نیست؟ چرا در دانشگاههای ما با مطالب به طور آزاد برخورد می‌شود؟ هر كی مطلبی دارد هر فرض كنید كه رپورت علمی دارد بلند می‌شود می‌آید ارائه می دهد، مسئله‌ای دارد مطرح می‌كند نه كسی مسخره‌اش می‌كند، خوب می‌گویند مطرح كردی باید به اثبات برسانی، نمی‌دانم در نظر آن مجامع علمی مورد تثبیت قرار بگیرد بعد هم مخلصت هستیم.

 بله البته خود آنها هم در سر و كله همدیگر می‌زنند، ولی از نقطه نظر خود مبنای علمی و مسائل علمی قضیه آزاد است، آن حوزه‌ای كه نتواند از عهده یك جواب فلسفی بر بیاید درش را باید گل گرفت.

 آن حوزه‌ای كه نتواند از جواب یك مسئله عرفانی بر بیاید او به چه درد می‌خورد؟ شما برای چی در اینجا آمدید؟ نه خودتان درس فلسفه خواندید و نه به كسانی كه می‌خوانند اجازه مجال می‌دهید.

 در یك قضیه‌ای كه پیش آمد در همین شبهاتی كه در وادی وحی و امثال ذلك مطرح شد، خوب ما جواب آقایان را دیدیم كه چی بود؟

 آقا می‌خندیدند، باور نمی‌كنید كه بنده در یك مجلسی بودم كه عده‌ای از دانشگاهیها آنجا بودند آقا به اینها می‌خندیدند، پاسخی نداشتند بدهند، آنكه از همه اینها البته تا حدودی بهتر بود، آنكه مربوط به آقای منتظری بود و پاسخی كه ایشان داده بود، كه البته یك نقایصی هم داشت و مسئله بطور كامل نبود.

 اول مسئله ای كه بعضی از اینها در این قضیه مطرح كردند این بود كه این مطالب ریشه عرفانی دارد، من در همان مقدمه در آنجا نوشتم كه هر اشكالی كه در این منظومه شمسی كه هیچ، در این كهكشانها هم اتفاق بیفتد به كله این عرفان برگردد، آخر این چه طرز صحبت كردن است شما دارید؟! بله تغول در مسائل فلسفی آدم را به اینجا می‌رسد، علامه طباطبایی بیشتر در مسائل عرفانی و فلسفی تغول كرد یا فلان آقا، چرا این حرفها را در كلام علامه طباطبایی ندیدیم؟! چرا یك همچنین چرت و پرتهایی كه مربوط به وحی و اینها گفته شود از مثل مرحوم والد و اینها ما ندیدیم؟! من گفتم خود بنده بیست و پنج سال در این مطالب هستم، تا حالا به عقل و فكرم نرسیده كه آقا وحی مربوط به زمان خاص بوده و نمی‌دانم شاكله خود پیغمبر بوده و ارتباطی به بالا ندارد، از این خزعبلاتی كه خوب مشاهده می‌شود.

 این واقعاً چه شیوه ای است، این شیوه كی باید كنار گذاشته بشود؟!

 بعد از فوت پدرمان برداشتند همین آقای كه شما اسمش را بردید من در این كتابی كه نوشتم اسم هیچ كس را نبردم، ولی عمدا اسم ایشان را آوردم بخاطر این كه ایشان خیلی جسارت كرد، و هیچ كس هم صحبت نمی‌كند، تمام اینها مسائلی است كه خدا پیش می‌آورد تا اینكه آن كاستیهایی كه تعمدا ما نسبت به بزرگان و نسبت به ا حترام علم و كرامت علمی‌داشتیم این طور موضع ما در جلوی افراد زیرسؤال برود.

 آن زمانی كه بنده اعلام كردم در آن مجله‌ای كه همین آقا آمده بود كه بنده حاضر به مناظره هستم تا الان كه دارم با شما صحبت می‌كنم پاسخ من داده نشده است، در حالتی كه شرط اصلی آن مجله علمی‌این است كه هر نقدی كه در آنجا مطرح می‌شود فرد مقابل حق نقد دارد كه چرا باید این طور باشد؟! این عدالت را كی ما بایستی در میان خودمان انجام بدهیم؟!

 یكی از این آقایان رفته در مشهد، معمولا می‌رود در مشهد همه هم می‌شناسید، كسی نیست كه نشناسد، نماز می‌خواند فلان و این حرفها، حضرت فلان، حضرت فلان و فلان و این حرفها، در صحن نماز جماعت می‌خواند، كتاب روح مجرد را برداشتند رفتند پیشش، راجع به قضیه عاشورا كه مرحوم آقا در آنجا جریان مرحوم آقای حداد را نقل كردند ایشان مبتهج می‌شد و چه می‌شد و رنگش چه می‌شد و ایشان در آمده جلوی همه برداشته گفته كه این مطالب انحراف است و خروج از دین است و چیست و آن وقت آمدند این حرف آقا را در مجله ای كه از طرف آن نهاد است چاپ كردند كه این فتوای آقای فلان است اینهم كتاب علامه طهرانی، آن وقت یكی از همانها، یكی از افرادی كه در مشهد است برداشته كتاب را برده پیش آقا و گفته آقا نگاه كن این صفحه اش این است این صفحه‌اش این است، این صحبت كرده، اینها شیطنت كردند، ایشان گفته اینها شیطنت كردند خوب شیطنت كردند بیا حرفت را پس بگیر، تا الان ایشان حرفش را پس نگرفته، چرا؟ پس شما مرجع چی هستید و پاسدار از چه روش و مكتبی هستید؟! شما كه جلوی چند صد نفر جمعیت می‌آیید و می‌گویید آن وقت آنها می‌آیند این مطلب شما را در مجله‌شان چاپ می‌كنند، خیال می‌كند چون آقا مرده و از این دنیا رفته پس هر چی می‌خواهیم بگوییم عیب ندارد، وضعیت خودمان را حفظ كنیم، موقعیت خودمان را نگه داریم، خدا می‌آید چكار می‌كند؟ یك همچنین جریانی پیش می‌آورد، دیگر آبرو برای یك نفر نمی‌گذارد، آن وقت همان آقا در نجف، در یك جلسه‌ای جلوی سی یا چهل نفر برداشته گفته دجال آخر الزمان سید هاشم حداد است، یك نفر حرف نمی‌زند، در كتاب تذكره النفس بلند می‌شود برمی‌دارد آقا و غیر آقا را جزو عرفای كذابین می‌آورد.

 آخر كه شما كه می‌گویید كه هیچ كس مثل آقا سید محمد حسین نیامده كه از دین دفاع بكند، شما كه این حرف را می‌زنید و همه هم شنیدند چطور آن وقتی كه این مطلب را در كتابش دارید می‌خوانید دیگر نمی‌آیید سر جلسه درس و بگویید آقا انحراف دارد.

 بنده اگر بیایم یكدانه طهارت انسان بنویسم و به یك اجماع بنویسم، ای وای ایشان آمده بر خلاف سیره مستمر متیقنه خلف صالح و خلف طالح و صالح و اینها آمده ایشان دارد فلان می‌كند.

 چكار كردم، تازه ما آمدیم، تنقیح می‌كنیم، آرایش می‌كنیم، پیرایش می‌كنیم آن مسئله را تازه داریم به مجامع امام صادق را معرفی می‌كنیم، كه تا به حال كجا می‌رفتیم، باید از این به بعد دنبال امام صادق برویم، سیره ما این است، سنت ما این است، روش ما كتاب و سنت است، اجماع این وسط چه كاره است؟!

 بنده همین دیشب داشتم تقریرات مرحوم آقای شاهرودی راجع به حج را مطالعه می‌كردم، خود ایشان می‌آید اجماعی كه مربوط به همین قضیه وجوب حج كه لكل مكلف ضروره مره واحده است، خود ایشان كه دارد این قضیه را به اجماع نقل می‌كند می‌گوید: این اجماع تعبدی نیست، این اجماع نقلی است اجماع منقول است، اجماع روایی است، مستند است، مدركی است نه اجماع تعبدی، خود ایشان رد می‌كند، آن وقت در مقام فتوی كه می‌آید همین كه قضیه اجماعی می‌شود، می گویند: الا اینكه مخالفت با اجماع و علما و فلان و این چیزها است و نمی‌شود این كار را كرد، من آمدم این سد را شكستم، شما كه خودتان آقای خوئی در مبانی اصولیتان می‌آیید و اجماع را رد می‌كنید چطور وقتی كه پای فقه و استدلال و استنباط پیش می‌آید دستتان می‌لرزد و به همان مطالب فتوی می‌دهید؟! آخر این دو گونگی چرا؟ چرا؟!

 مگر انسان نباید آن محصول خودش و نتیجه خودش و حاصل خودش منطبق با مبنا باشد، در اصول هر جور كه این مبنا تنقیح بشود، در فروع باید همان طور استخراج بشود و در اختیار مردم گذاشته بشود و تكلیف مردم روشن بشود.

 شما كه خودتان آقای خویی دارید اجماع را رد می‌كنید چطور در مقام استنباط الا اینكه مخالفت اصحاب در اینجا مشكل است، بابا الاحوط در اینجا این است كه این كار بشود مالیده بشود قضیه برود پی كارش، مخالفت اصحاب مهمتر است یا مخالفت امام صادق؟! یا مخالفت امام رضا مهمتر است؟!

 ما در اجماع آمدیم امام را مطرح كردیم كه بابا ما امام داریم، خوب بفرمایید بیایید جواب بدهید، من نوشتم بیایید جواب بدهید، آخرش هم نوشتیم كه خوب بابا نقدتان را بنویسید مسئله‌تان را بیان كنید روی چشممان، مگر ما فرار كردیم هستیم اینجا، اشتباه كردیم می‌آییم جبران می‌كنیم، تصحیح می‌كنیم، مگر ما در نوشته‌هایمان اشتباه نمی‌كنیم رفقا می‌بینند این طرف و آن طرف برای خیلیها دیگران هم من می‌فرستم، تذكراتی می‌آید و من جامه عمل به آن می‌پوشانم، مسئله خاصی نیست كه حالا انسان از این مسائل بخواهد استیحاش داشته باشد.

 ولی صحبت در این است، چرا ما باید مجال بدهیم به یك همچنین فردی كه بلند شود بیاید هتاكی كند و بعد هم یك نفر صحبت نكند، یك نفر حرف نزند، آن وقت یك نفر بلند می‌شود به یك كسی از اینها یك چیزی می‌گوید بالای چشمت ابرو است، آوه چه خبر می‌شود، آقا چه شده است، آسمان به زمین رسیده است، باید این فرد محاكمه بشود، باید فلان بشود.

 حالا اگر پدر ما یكی از آقایان حوزوی بود كه از دنیا رفته، نه جزو عرفای كذابی، نه جزو فقهای كذابی فرض بكنید كه می‌آوردند اگر بدانید كاه دودی به پا می شد و می‌رفتند بالای مناره ناقاره می‌زدند، آقا اهانت شده است، به فقه اهانت شده است، به اهل فقه اهانت شده.

 پدر ما مگر قویترین شاگرد آقای خویی و آقای شاهرودی نبود؟! مگر خودتان نمی‌گویید، مگر هم مباحثه آقای سیستانی نبود؟ شش سال با آقای سیستانی در نجف هم مباحثه بود، بروید بپرسید می‌گویند: آقای طهرانی آقا سید محمد حسین طهرانی، الان ایشان می‌گوید، خود آقای سیستانی می‌گوید: آقا سید محمد حسین یك درّی بود كه دیگر مثلش پیدا نمی‌شود، چی شد؟ آقای سیستانی من نمی‌دانم حالا این مطلب به گوش شما رسیده یا نرسیده، شما كه الان دارید می‌بینید از همان كسی كه دارید حرف می‌زنید.

 آقای سید كذایی رفته دروغ جعل كرده كه بنده كتاب پسر آقای طهرانی را بردم پیش آقای سیستانی و نشان دادم و ایشان این حرف را زده، دیگری گفته كه آقای سیستانی گفته: من كی یك همچنین حرفی راجع به پسر ایشان زدم و خیلی هم اتفاقا دو یا سه مرتبه پیغام دادند كه من را ببینند منتهی من نتوانستم می‌خواستم فقط اوقاتم در آنجا به زیارت بگذرد نرفتم.

 یعنی تهمت درست كردن و دروغ درست كردن عین آب خوردن، گفتند من كی یك همچنین حرفهایی زدم، آن وقت همه جا پخش كردند كه بله ما كتاب را بردیم پیش ایشان و ایشان گفته عجب عجب ایشان راجع به ما این حرف را زده، من كی اسم شما را آوردم؟ بعد معلوم شده كه كذب محض بوده قضیه، یعنی واقعا این قدر بی اخلاقی در بین افراد، واقعا خیلی عجیب است كه ما مشاهده می‌كنیم كه اصلا این مطلب به این راحتی و به این سادگی.

 اینكه من در آنجا آمدم و اسم بردم تعمدا و آن مطلب را آمدم مطرح كردم به خاطر این كه بگویم من آدمی نیستم كه منتحل به یك جریان باشم و منتصب به جریان باشم، هر كسی می‌خواهد باشد و به هر كیفیتی می‌خواهد باشد مسئله در یك نسق است و در اصل این قضیه و این مطالب باید من حیث المجموع مورد بحث قرار بگیرد.

 علت و ریشه بسیاری از ناهنجاریهای فكری و اعتقادی كه ما الان در جامعه می‌بینیم، علتش ما هستیم، خود ما علت اینها بودیم، نه اینكه از یك جای دیگر پر بزند بیاید اینجا، هر چی هست دیگران برای ما می‌آوردند، انگار خود ما هیچ كار نكردیم الحمدلله سلمان فارسی و اویس قرن هستیم، فقط خارج از ما همین مجامع استكباری برای ما نشستند نسخه می‌دهند فردا می‌آید انجام می‌شود و آن چنان ما عاجز هستیم و آن چنان ما بی وسیله و بی دلیل و بی مایه هستیم در مسائل علمی و اعتقادی هیچ كار از دست ما برنمی‌آید، فقط آنها هستند، اگر این طور است خوب بابا این بساط را جمعش كنید دیگر، آخر این ادعایی كه گوش فلك را كر كرده، علمای ما، حوزه‌های علمیه ما، مجامع نمی‌دانمی‌علم ما فلان این حرفها كو؟ و این چه نیروی اهریمنی است كه از خارج می‌آید و بر افكار غلبه می‌كند و افكار را در استخدامش می‌گیرد، این چه نیرویی است چطور شد، بعضی از آن ناهنجاریهایی را كه ما در افراد می‌بینیم و افراد را متهم به گول خوردن می‌كنیم، همان افكار در خیلی از ما هم هست.

 پس ما هم تحت تأثیر قرار گرفتیم؟ یعنی مای بعد از ٥٤ سال هم بله، مای بعد از خواندن این همه كتابها بله، این چه دشمنی است آخر باید پیدایش كنیم برویم بگردیم ببینیم كجاست پدرش را در بیارویم، این چه دشمنی است این چه سازمانی است، این چه افرادی هستند كه این قدر اینها قوی هستند و از آن طرف مرزها موج می‌فرستند و مغز ما و فكر ما را همه را در اختیار می‌گیرند و چشم و گوش ما را می‌بندند دیگر حقایق را نمی‌فهمیم، دیگر مطالب راست را نمی‌فهمیم، نمی‌فهمیم كه این الان این سفید است، از آن طرف موج فرستادند ما الان این را سیاه می‌بینیم، باید به خود بیاییم بالاخره یك روزی برسد كه. این قضیه و این جریانات و این مطالبی كه خوب اتفاق افتاد، قضایایی كه برای همه روشن است، گرچه خوب واقعا مسائل تأسف باری بود، واقعا تأسف باری بود، بنده گفتم كه در تمام مدت عمرم این چنین تحت تأثیر قرار نگرفته بودم و هنوز هم آثارش هست، آثار سویی كه باقی گذاشته و هنوز از بین نرفته و باور نمی‌كردم كه من این قدر در قبال پدیده‌ها و حوادث منفعل باشم و متأثر باشم، تمام این جریاناتی كه بود و همه هم می‌دانند و اگر نگوییم همه‌اش، ٩٨ درصد آن راست بود، با تمام این مسائل یك قضیه را به وجود آورد و آن اینكه خیلی از مطالبی را كه توده مردم باید به آن مسائل دینی برسند در این جریانات رسیدند، همان مطلبی كه مرحوم علامه طباطبایی راجع به آن هجوم فرهنگی غرب با همه مطالبش نسبت به عارف و صوفی و اینها می‌دانسته فرموده بودند، آن مسئله را من در این مطالبی كه اتفاق افتاده مشاهده می‌كنم، در این مسائل مشاهده می‌كنم كه آن زنجیری كه به دست و پای ما زده شده بود و چشم و گوش ما را بسته بود و این طور به ما و ملت القاء شده بود كه هر كسی كه آمد و عمامه سرش گذاشت دیگر مسئله تمام است، هر كسی كه آمد و مسئله‌ای را مطرح كرد دیگر تمام است، هر كسی كه آمد و خلاصه سری تكان داد و تبسمی‌كرد واجب الاطاعه است و دیگر این مسئله جایی ندارد، آن زنجیر باز شد و این باور در میان مردم به وجود آمد.

 منتهی حالا خوب زمان می‌خواهد، این مسئله است كه زمان می‌برد تا اینكه حتی كسانی كه مشكل برایشان از دست دادن یك باوری كه دهها سال با او زندگی كردند، خیلی مشكل است خوب واقعا مشكل است، باورهایی كه دهها سال با آن باورها زندگی كردند و با خون و گوشت و پوستشان عجین شده و مخفی شده، یك یك بخواهد در بیاید و بیرون كشیده شود و حقایق وحیانی جایگزین سلائق شخصی بشود، این كار دارد و زمان می‌برد البته دیگر بسته به مشیت خدا دارد، ما بر حسب ظاهر می‌گوییم.

 ما مثلا راجع به ظهور حضرت مگر نداریم اگر خدا بخواهد امام صادق می‌فرماید: در یك شب همه مسائل عوض می‌شود و ما واقعا به چشممان دیدیم كه چطور همه چیز یكدفعه كن فیكون می‌شود، همه چیز از این قضیه برمی‌گردد به این قضیه، حالا زمان ظهور هم لعل اینكه همینطور باشد، یك مرتبه مردم به یك باوری برسند، شوك وار، شوك زننده و وارد كننده كه تمام آن اندوخته‌های خودشان را یك مرتبه زیر و رو كند و حلاجی كند و غربال كند، آنچه كه در این می‌ماند فقط حق است و امام است و معصوم است و بس.

 همه چیز دیگر كنار می‌رود، هر شخصی در هر وضعی و در هر قیافه‌ای و در هر شكلی و در هر شأنی از شئون كه می‌خواهد باشد همه كنار می‌رود و فقط او می‌ماند، اوی واقعی می‌ماند نه آنكه من الان دارم مطرح می‌كنم، نه او مجسمه است آن ساپورت برای كارهای خودم است، آن آقایی كه بلند می‌شود می‌آید در جلسه مهدویت صحبت می‌كند و می‌گوید ما باید عدالت امام مهدی را به همه جهان صادر كنیم، خدا می‌آید مشت را باز می‌كند، تو داری این حرف را می‌زنی تو می‌خواهی آن عدالت امام زمان را به همه دنیا صادر كنی؟! این بود عدالت؟! این بود؟! برای بنده از این كارت دعوت هر سال می‌فرستند، خیلی جالب بود خیلی عجیب! وقتی كه نگاه می‌كردم یك جریاناتی كه در آنجا هست، همه اینها حالا نمی‌گوییم همه‌شان انشاءاللَه كه افراد در این مسائل اخلاص دارند و داشته باشند، ولی مسیری كه این جریانات آن مسیر را می‌رود آیا همانی است كه مورد نظر آن كسی است كه برای او دارید این مجالس را تشكیل می‌دهید؟! این است؟! قضایا این است؟!

 یك روز با پدرم صبح حرم مشرف شدیم، برگشتن ماشین را بنده می‌بردم ایشان عقب نشسته بودند، اتفاقا سالهای اخیر حیات ایشان هم بود، خود من اتفاقا قم بودم، وقتی كه داشتیم از حرم بر می‌گشتیم، آن موقع دور حرم امام رضا می‌شد با ماشین رفت، یك زنی میخواست از خیابان رد بشود، من تصورم این بود كه او ایستاد تا ما رد بشویم و اتفاقا خط عابر هم نبود، ولی آمد برود، من یك همچنین تصوری كردم حالا شاید اشتباه كردم یا او یك همچنین تصوری كرد كه خوب بعضی از اوقات دوباره برای انسان تجدید عزم می‌شود همین كه نزدیك شدیم یكدفعه آمد و من رفتم با تصور اینكه می‌ایستد و رفتم تا نزدیكش و ترمز كه كردم این ترسید نزدم، فاصله داشتم ترسید، یكدفعه آقا خدا نیاورد به روزگارت، یكدفعه دیدم ایشان رنگش قرمز شد چرا این كار را كردی؟! چرا یك مسلمان را لرزاندی؟! تو باید فردای قیامت پاسخگو باشی، بخاطر این عملی كه انجام دادی در روز قیامت تو را می‌ایستند و از تو سوال خواهند كرد، ببینید یك ترساندن زن آن هم نه عمدی من خیال می‌كردم آن ایستاده، حركاتش نشان می‌داد ایستاده من بروم، ولی می‌گویند تو بیشتر می‌بایست ملاحظه كنی، سرعت را مثلا كم كنی كه وقتی به او می‌رسی با آرامش و سكونت نفس رد بشود، با خیال راحت رد بشود.

 اینها آن چیزهایی است كه ما باید در این درسها بفهمیم این نكته‌هاست این مبانی كی باید برای مردم توضیح داده بشود؟! آن وقت شما ببینید تفاوت ره از كجا است تا به كجا، مردم باید به این مبانی رو بیاورند تا امام زمان بیاید، به این مسائل، به این مبانی و ایشان تا شب دیگر با من حرف نزدند، هر چه گفتیم بابا غلط كردیم، توبه كردیم دیدیم خلاصه نه فایده ندارد دیگر ایشان با من تا شب حرف نزدند، فردا مثل اینكه ما را بخشید، یك زن را ما ترساندیم كه حقمم بود، حقم بود یعنی به نظرم این بود كه كارم درست است والا اگر می‌دانستم می ترسد ترمز می‌گرفتم، یك همچنین بابایی كسی داشته باشد غلط می‌كند به آن جد و آبادش هم می‌خندد كه بخواهد عمدا بكند كه آن موقع گردنمان از آن پشت فرمان زده می‌شد حالا چه برسد به این، چرا تو كم توجهی كردی؟!

 من الان دارم یك خورده می‌فهمم بعد از این جریاناتی كه اتفاق افتاد، شاید برای خود من هم خیلی مفید بوده برای افكارم، بالاخره چیزهایی برای انسان همین جوری كه نمی‌شود، بالاخره یك جوری باید بشود كه یك چیزهایی بفهمد، الان یك مقداری از حال ایشان را، آن موقع برای یك زنی كه فقط یك خورده ترسید، دارم درك می‌كنم، دارم می‌فهمم كه چگونه می‌شود كه انسان در یك موقعیتی قرار بگیرد كه با احساس مردم و با درون مردم اتحاد برقرار كند، با آن احساس، با آن پدری كه بچه‌اش دارد جلوی دستش جان می‌دهد، با آن مادری كه دخترش دارد جلوی دستش جان می‌دهد اتحاد برقرار كند، حال آن چیه؟ آنوقت دیگر آدم می‌تواند زنده بماند، می‌تواند طوریش نشود، آن وقت همین مسائل همین طور است آن جریان جریانی است كه باید برای ملت و برای مردم روشن بشود آن قضیه این است و الا بله شما بدانید كه هیچ طرف.

 آن چه را كه حالا ما حدس می‌زنیم ما نمی‌دانیم انشاءاللَه در خود افراد در خود طلاب یا در خود اهل علم هم این مسائل و این قضایا كم كم بیاید و آن نفس و ضمیر و فطرتی كه دست نخورده به دور از مسائل شأنی و صنفی و شخصیتی آن فطرت بیاید و همراه با سایر افراد در اصناف مختلف یك شكل واحد بگیرد، آن وقت هان می‌شود گفت كه كم كم می‌خواهد یك چیزهایی انجام بشود، یك تحولاتی می‌خواهد به وجود بیاورد و این راهم باید بدانیم، حوزه‌های ما باید بدانند این را بخواهیم و نخواهیم قطار به ریل دیگری افتاده، ما خودمان را سوار این قطار كردیم، همراه با این قطار می‌رویم و در جهت نور و رستگاری و فلاح حركت می‌كنیم، سوار نكردیم قطار می‌رود و ما جا ماندیم مسئله این است، قطار دارد می‌رود و ما جا ماندیم زمانه به دور دیگری به چرخش افتاده و تاریخ جریانات دیگری را دارد می‌نویسد، بله هی می‌آییم بالا می‌رویم، پایین می‌رویم دست و پا می‌زنیم كه هی وضع خودمان را تثبیت كنیم فایده ای ندارد، هیچ راهی جز پاسخ به فطرت نه برای دانشگاهی مانده، نه باری اهل علم مانده و نه برای بازاری مانده، برای هیچ كس نمانده، پاسخ به فطرت باید داده بشود، به هر میزانی كه این پاسخ به تأخیر بیفتد صدمات و لطمات بیشتر خواهد شد و در هر زمانی كه پاسخ به فطرت انسان، هر چه می‌خواهد باشد، هر توقعی می‌خواهد باشد، هر انتظاری می‌خواهد باشد حالا باید پاسخ داد، آقا در دستت چیست؟ در دست من كه چیزی نیست، خوب باز كن، نه صلاح بر این است كه باز نشود اگر باز بشود باز می‌خورد، بابا با این حرفها نمی‌شود پاسخ به سوال داده بشود آقا باز كن می‌گویید چیزی نیست خوب می‌گویی هست بیا ببین دیگر، اگر كسی آن موقع بگوید هست مریض است، دست را باز كن جناب آقای طهرانی، دست را باز كن وقتی شما دیدید كه درون این چیزی نیست و رفیقت هم دید، نه اینكه یك جوری قایمش كنی نه، این این این این افرادی كه در اینجا هستند بیست تا، سی تا، چهل تا هستند همه دیدند، یك نفر گفت نه آقا در دستت یك چیزی هست فقط من می‌بینیم آن مریض است، ولی چهل نفر دیگر مریض نخواهند بود چون همه دیدند كه نیست.

 متوجه حرفم كه می‌شوید، این پاسخ به فطرت باید هر چه زودتر داده بشود، بنده هم بارها این را گفتم، اگر داده نشود معلوم نیست كه چه مسائلی است، زیرا فطرت انسان را رها نمی‌كند بله اگر این افرادی كه ـ عرض به حضور انور اجل عالی كنم ـ این افرادی كه از آن طرف موج می‌فرستند و كله‌ها ی ما را در خدمت می‌گیرند، موج می‌فرستند الان دیگر اجهزه خیلی قوی شده، نیازی به حضور نیست، همان كه نشستند در مراكز شیطنت و استكباری و اینها موج می‌فرستند، مغز را به كار می‌گیرند شما می‌خواهید چكار كنید؟! جناب آقای چیز وقتی كه موج بیاید شما می‌خواهید چه كنید؟ حالا كه این طور هست اگر آنها آمدند و قوی و قویتر شدند آنوقت چه باید كرد جناب حضرات و علما و بزرگان كه اینها از آن جا بیایند و فطرت را عوض كنند، البته وقتی كه عوض بشود دیگر خیال همه جمع می‌شود، یعنی دیگر برای انسان حسن صدق تبدیل به حسن كذب می‌شود، یعنی فطرت كه تا به حال (فِطْرَتَ اللَه الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها)[[1]](#footnote-1) بود آن فطرتی كه تا به حال در آن فطرت نمودارش عبارت از صدق بود، عدالت بود، امانت بود، خیانت كردن نبود، دروغ گفتن نبود نمی‌دانم چه و چه و اینها بود آن بیاید و به یك فطرت دیگر تغییر پیدا بكند، بله در آن جا دیگر خیلی مشكل حل است و دیگر مسئله نیست.

 البته ما این را خودمان با دست خودمان میكنیم همین كار را انجام می‌دهیم نیاز به موج فرستادن از آنجا نیست، خودمان این كار را خواهیم كرد.

 آن كسی كه می‌آید راحت در چشم شما نگاه می‌كند و دروغ می‌گوید این قدر راحت انگار دارد از نان و پنیر و خیار و گردو اینها راحت می‌زند، انگار نه انگار صاف یك همچنین مسئله‌ای نبوده، یك خنده خیلی ملیحه‌ای هم می‌فرمایند، حالا بنده خودم با دو تا چشمهایم دیدم ها آن قضیه‌ای كه دارد انكار می‌كند، خود بنده با این چشمهایم دیدم، نه آقاجان اینها چیست؟ این اصلا برگشته، یعنی این شخصیت تبدیل به شخصیت دیگری شده و بالاخره مسائل این طوری نمی ماند.

1. سوره روم «٣٠» آيه ٣٠ [↑](#footnote-ref-1)